

## واکوی چستی «سیاق»

مجید شمس کلاهی / استادیار گروه علوم قرآن و تفسیر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

shams124000@gmail.com

orcid.org/0000-0002-4161-4776



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

### چکیده

آگاهی تفصیلی از چستی «سیاق» در تفسیر متن و در مقام سنجش اعتبار تفسیرهایی که مفسران متن با استناد به سیاق ارائه داده‌اند، ضرورتی آشکار است؛ اما آنچه با عنوان تعریف «سیاق» در حوزه دانش تفسیر متن ارائه شده از جهاتی محل نقد و نظر است. در این نوشتار به روش توصیفی - تحلیلی تعریف برخی محققان از «سیاق» ارائه و بررسی گردیده و چستی سیاق، به مثابه نوعی دلالت‌کننده متمایز از سایر دلالت‌کننده‌های لفظی روشن می‌شود. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که «ساختار کلی کلمات یا جملات» که در اصطلاح دانش اصول، واجد وضع نوعی است، نمی‌تواند بیانگر چستی سیاق باشد، بلکه «سیاق» عبارت است از: «روابط دلالتگر فاقد وضع نوعی که متکلم میان اجزای دلالتگر کلامش ایجاد می‌کند». کارآمدی این تعریف در عرصه فهم و نقد استنادات مفسران به سیاق - برای نمونه، در استظهار متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل - در پرتو طرح و نقد دیدگاه علامه طباطبائی و دفاع از صحت دیدگاه مشهور تطبیق و اثبات می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** سیاق، چستی سیاق، قراین کلام، قرینه پیوسته لفظی.

## مقدمه

مطالعه تطبیقی و مقایسه میان تعریف‌های ارائه‌شده برای سیاق در منابع مهم علوم قرآنی، زمینه تضارب آراء در شناخت چستی «سیاق» را فراهم می‌آورد و نقاط قوت و ضعف دیدگاه‌ها در این زمینه را آشکار و راه رسیدن به شناختی هرچه پیراسته‌تر از نقایص در این عرصه را هموار می‌سازد. گرچه با پیمایش این راه به هیچ روی نمی‌توان مدعی شد که بحث درباره چستی سیاق به غایت رسیده است، بلکه این مسیر هرچه بیشتر سپری شود، افق‌های بیشتری از ابعاد مجهول چستی «سیاق» آشکار می‌گردد و دشواری این مسئله که قبل از مذاقه در آن سهل به نظر می‌رسد، بیشتر جلوه می‌کند.

### ۱. پیشینه بحث

بر محور موضوع «سیاق» تحقیقات متعددی انجام پذیرفته، اما تا جایی که جست‌وجو شد، در این تحقیقات «چستی سیاق» - چنان که در این نوشتار بررسی گردیده - بررسی نشده و برخی قیود که در این نوشتار در تعریف «سیاق» مدنظر قرار گرفته، بیان نشده است.

### ۲. بیان مسئله

در این مقاله «مسئله چستی سیاق» با طرح و نقد تعریف شهید سیدمحمدباقر صدر از «سیاق» و سه تعریف دیگر واکاوی و تلاش شده است تعریفی - حداقلامکان - فاقد اشکالات و ابهامات تعریف‌های مذکور ارائه شود؛ تعریفی که شاید بتوان گفت: ارائه‌دهنده ابعادی بدیع و ناگفته از چستی سیاق است. وجه‌گزینش تعاریف مذکور رواج و اعتبار منابعی است که این تعاریف را ارائه کرده‌اند.

برای فهم و تفسیر مراد متکلم از کلام، توجه به قراین کلام، روشی عقلایی در همه زبان‌هاست و آگاهی از گونه‌های متفاوت قرینه‌ها و نقش هریک در فهم و تفسیر کلام، از ضروریات فهم و تفسیر آن کلام به شمار می‌آید. در میان قراین، «سیاق» (که در اصطلاح دانش اصول فقه، قرینه‌ای لفظی محسوب می‌شود) از جایگاه خاصی برخوردار است. با نگاهی به کاربردهای متنوع سیاق در پژوهش‌های تفسیری، اهمیت و ضرورت شناخت چستی سیاق تصدیق می‌شود.

برای نمونه ر.ک: استفاده‌های متنوع از قرینه سیاق در تفسیر *المیزان*، علامه طباطبائی. در این تفسیر، بی‌مبالغه هزاران بار به قرینه سیاق استناد شده که این استنادات متنوع در بیش از بیست گونه استفاده تفسیری، قابل تبویب است. برخی از آنها عبارت است از:

۱. نفی برخی وجوه تفسیری (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۴۵)؛

۲. تشخیص مصداق معنا (همان، ج ۱، ص ۲۲۲)؛

۳. تشخیص مرجع ضمیر (همان، ص ۲۶۱)؛

۴. تشخیص حدود زمانی نزول آیه (همان، ص ۳۴۳)؛

۵. تشخیص نقش نحوی کلمه (همان، ص ۴۰۸)؛

۶. ترجیح برخی وجوه تفسیری بر سایر وجوه (همان، ج ۳، ص ۱۹۰)؛

۷. تشخیص تقدیر کلام (همان، ج ۴، ص ۵۶)؛

۸. سنجش اعتبار روایات اسباب النزول (همان، ص ۷۴).

ضرورت آگاهی تفصیلی از چستی سیاق در دو مقام، آشکارا خودنمایی می‌کند: یکی در مقام تفسیر متن که به کشف مراد متکلم از کلام می‌انجامد؛ و دیگری در مقام سنجش اعتبار تفسیرهایی که مفسران متن با استناد به سیاق آن ارائه داده‌اند. استقصای قراین دخیل در معنای متن، از جمله سیاق، از مراحل اساسی فرایند تفسیر متن است، و تا هنگامی که مفسر اشراف کافی بر چستی قرینه سیاق نداشته باشد، نخواهد توانست در مسیر یافتن مصادیق سیاق و استناد به آن، قدم‌های مطمئنی بردارد.

از دیگر سو، در مواضع فراوانی از متون تفسیری، ملاحظه می‌شود که مفسران دیدگاه تفسیری خویش را مستند به سیاق نموده‌اند. ارزیابی و اعتبارسنجی روشمند چنین آراء تفسیری مستند به سیاق نیز منوط به اشراف کافی بر چستی سیاق است.

### ۳. بررسی مفهوم «سیاق»

«سیاق» از ماده «س و ق» در اصل «سواق» بوده که واو آن به سبب مکسور بودن سین، به یاء بدل گشته است. این کلمه مصدر فعل «ساقَ یَسُوقُ» است (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۲۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «س و ق»).

«ساقَ الدَّابَّةَ» یعنی: چهارپایار را راند (سوق داد). می‌گویند: «ساقَ نَفْسَهُ» یعنی: او نفسش را راند. و گفته می‌شود:

«هو فی السَّیاقِ»؛ او در (حال) نَزَع، یعنی جان کندن است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «س و ق»).

کاربرد دیگر کلمه «سیاق» در کتاب‌های لغت عبارت است از: مهریه زن (ازهری، ۱۴۲۱ق، ذیل ماده «س و ق»). سبب نامیدن مهریه به «سیاق» آن است که عرب‌ها غالباً شتران و گوسفندان را مهریه زنان خود قرار می‌دادند که هنگام پرداخت، آن چهارپایان را به سمت منزل همسر خویش روانه می‌کردند و سوق می‌دادند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ذیل ماده «س و ق»).

با بررسی موارد کاربرد ماده «سوق» و کلمه «سیاق» به نظر می‌رسد معنای اصلی این ماده، راندن و تحریک و وادار کردن برای حرکت و سیر است.

### ۴. «سیاق» در اصطلاح مفسران

در میان مجموعه علوم که برای تفسیر قرآن کریم و مبانی و قواعد آن نیاز است، دانش «اصول» بیش از سایر علوم، مظان تعریف اصطلاحی «سیاق» است و شگفت اینکه به‌رغم کثرت چشمگیر استناد به قرینه سیاق در استظهارهای به‌عمل آمده از جانب فقهاء، اصولیان و مفسران در آیات و روایات و سایر متون، در اکثر قریب به اتفاق منابع و مراجع مشهور علوم مذکور، جای تعریف دقیق «سیاق» خالی است.

در این میان، شهید صدر به این مهم اهتمام ورزیده و «سیاق» را چنین تعریف کرده است:

نرید بالسیاق کل ما یکتف اللفظ الذی نرید فهمه من دوالِ أُخری، سواء کانت لفظیة کالکلمات التی تشکّل مع اللفظ الذی نرید فهمه کلاماً واحداً مترابطاً، أو حالیة کالظروف و الملابسات التی تحیط بالكلام، و تكون ذات دلالة فی الموضوع (صدر، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۲۳).

مراد ما از «سیاق» هر دالی از دیگر دلالت‌کننده‌هاست که لفظی که فهمش را اراده کرده‌ایم دربر گرفته است، خواه از جنس لفظ باشد (مانند کلماتی که با لفظ مدنظر، کلامی یکپارچه را تشکیل می‌دهد) یا دالی از جنس قرائن حالی است (مانند موقعیت‌ها و شرایطی که کلام را احاطه کرده و در موضوع سخن دارای دلالت است).

شهید صدر در این تعریف، تمام قرائن پیوسته، اعم از لفظی و غیرلفظی را از مصادیق سیاق معرفی کرده است، و حال آنکه فقها، اصولیان و مفسران به‌طور متداول، سیاق را قرینه‌ای صرفاً لفظی می‌شناسند. از این رو این تعریف - درواقع - بیانگر اصطلاحی جدید برای «سیاق» است که با اصطلاح متعارف سیاق در دانش فقه و اصول و تفسیر، تفاوت دارد.

«سیاق» در اصطلاح مرسوم این علوم، برآمده از چینش الفاظ و جمله‌ها در کنار هم است و قرینه‌ای لفظی به شمار می‌آید؛ اما در این اصطلاح جدید، دو نوع لفظی و غیرلفظی برای سیاق قابل تشخیص است (ر.ک: حیدری، ۱۴۳۲ق، ص ۲۱۲).

این تعریف با چشم‌پوشی از قیودی که سبب شمول سیاق به قرائن غیرلفظی شده، اهم اوصاف ذاتی سیاق را بیان کرده است: نخست اینکه سیاق نوعی «دال» است. دوم آنکه این قرینه، ذوالقرینه را (یعنی لفظی که به مدد قرینه، درصدد فهم معنا و مراد آن هستیم) دربر گرفته است، به‌گونه‌ای که همراه آن، یک کلام مترابط و یکپارچه را شکل می‌دهد. این یعنی: سیاق «قرینه متصل» است.

تعبیر «من دوالِ أُخری» (از دیگر دلالت‌کننده‌ها) در عین اینکه اولاً، جنس سیاق را مشخص می‌کند که عنصری دلالتگر است و ثانیاً، بیان می‌کند که سیاق متمایز از سایر عناصر دلالتگر کلام است، اما تمایز آن از سایر دال‌ها را مشخص نمی‌کند.

در ادامه، درصدد کشف تمایز سیاق از سایر عناصر دلالتگر کلام، برخی تعریف‌های ارائه‌شده برای سیاق را بررسی می‌کنیم:

#### ۱-۴. تعریف اول

برخی دانشوران در تعریف «سیاق» آورده‌اند:

سیاق نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارت و یا یک سخن است که بر اثر همراه بودن آنها با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر به‌وجود می‌آید (بابایی و همکاران، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰).

این تعریف سیاق را «نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارات یا سخن» معرفی می‌کند و در پاسخ به این سؤال مقدّر

که مراد از سیاق کدام ویژگی کلام است و نسبت آن با سایر ویژگی‌ها چیست؟ می‌گویید: آن ویژگی که بر اثر همراه بودن واژگان، عبارات یا سخن با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر به وجود می‌آید.

نقدی که بر این تعریف وارد به نظر می‌رسد آن است که «همراه بودن واژگان یا عبارات یا یک سخن با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر» می‌تواند موجد ویژگی‌های متعددی برای واژگان یا عبارات و یا یک سخن در ناحیه آرایه‌های لفظی و معنوی کلام (مانند آهنگین و مسجع شدن کلام، واج‌آرایی، جناس، تضاد و...) باشد؛ اما در این میان، سیاق کدام ویژگی است؟

این سؤال مشخص می‌کند که آنچه در تعریف پیش گفته برای معرفی سیاق آمده، وافی به مقصود نیست، مگر آنکه اشاره دارد به اینکه سیاق - هرچه هست - محصول همراهی اجزای کلام است؛ اما در این باره که این محصول خود چیست، چیزی نمی‌گوید. بنابراین تعریف مزبور از این نظر، دچار نوعی ابهام و عدم وضوح است؛ زیرا به روشنی مشخص نکرده که ویژگی یادشده چیست. به دیگر سخن، تعبیر «نوعی ویژگی» نیاز به توضیح دارد و با توجه به این اشکال، تعریف مذکور شرط مانعیت را ندارد و امور دیگری را نیز که مد نظر تعریف کننده نیست نیز دربر می‌گیرد.

#### ۲-۴. تعریف دوم

تعریفی دیگر «سیاق» را چنین معرفی کرده است:

سیاق ویژگی یک یا چند جمله است که از پیوستگی و انسجام ساختاری و وحدت یا ارتباط محتوایی و موضوعی به دست می‌آید (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۱).

این تعریف مشابه تعریف قبل، ذهن جوای شناخت سیاق را با این پرسش مواجه می‌کند: پیوستگی و انسجام ساختاری و وحدت یا ارتباط محتوایی و موضوعی یک یا چند جمله، ویژگی‌های متعدد و متنوعی به آن یک یا چند جمله می‌بخشد؛ مانند شیوایی و بلاغت و زودفهم بودن، روان‌نواز بودن و امثال آن؛ اما سیاق کدام یک از این ویژگی‌های گفته و ناگفته است؟

این تعریف از پاسخ به این پرسش، ساکت است و تنها می‌گوید که سیاق ویژگی‌ای حاصل انسجام است، اما از بیان چیستی این ویژگی لب فرو بسته است. تنها سخن معتنا به این تعریف درباره سیاق، سخن از منشأ سیاق است و آن اینکه منشأ سیاق پیوستگی و انسجام ساختاری و وحدت یا ارتباط محتوایی و موضوعی است.

#### ۳-۴. تعریف سوم

تعریف دیگری «سیاق» را چنین معرفی می‌کند:

سیاق ساختاری کلی است که بر مجموعه‌ای از کلمات، جملات و یا آیات، سایه می‌افکند و بر معانی آنها اثر می‌گذارد (رجبی، ۱۳۹۶، ص ۸۶).

توصیفی که در پی این تعریف برای سیاق کلمه‌ها ارائه شده، چنین است:

سیاق کلمه‌ها شکل‌های گوناگونی دارد؛ مانند مبتدا و خبر، فعل و فاعل، فعل و نایب فاعل، فعل و مفعول، و معطوف و معطوف علیه (همان، ص ۹۴).

از این توصیف به دست می‌آید که مراد از «ساختار کلی» - دست کم - در سیاق کلمات، هیأت‌های ترکیبی کلمات است که در اصطلاح دانش اصول، وضع نوعی دارند. مرحوم مظفر در توضیح «هیأت» که وضع نوعی دارد، آورده است:

ثم الهيئة الموضوعية لمعنى تارة تكون في المفردات؛ كهيئات المشتقات التي تقدمت الإشارة إليها، وأخرى في المركبات؛ كالهيئة التركيبية بين المبتدأ والخبر لإفادة حمل شيء على شيء و كهيئة تقديم ما حقه التأخير لإفادة الاختصاص (مظفر، ۱۳۸۰، ص ۳۹).

هیأت وضع شده برای یک معنا، گاه در مفردات است؛ مانند هیأت مشتقات که بدان اشاره شد، و گاه در مرکبات است؛ مانند هیأت ترکیبی بین مبتدا و خبر برای دلالت بر حمل یک شیء بر شیء دیگر و مانند هیأت مقدم داشتن آنچه جایگاه اصلی آن متأخر است برای دلالت بر اختصاص. تعریف مزبور از دو جهت محل تأمل است:

نخست اینکه اگر سیاق را همان هیأت ترکیبی کلمات بدانیم که وضع نوعی دارند، قهراً باید در مرحله نخست فرایند تفسیر متن، به شناسایی آن پردازیم و این با قرینه بودن سیاق ناسازگار است. توضیح آنکه در فرایند تفسیر متن، مرحله تشخیص معانی وضعی - اعم از وضع نوعی و وضع شخصی - متقدم بر مرحله تشخیص قرائن است. در این فرایند، مرحله نخست مرحله شناسایی آن دسته معانی است که الفاظ با صرف نظر از هر قرینه‌ای بر آن معانی دلالت می‌کنند و «موضوع له» لفظ و «ذوالقرینه» خوانده می‌شوند. مرحله بعد مرحله شناسایی قرائن است و قبل از تشخیص و استقصای معانی وضعی، منطقیاً نوبت به شناسایی قرائن نمی‌رسد. حال اگر سیاق دارای وضع و معنای وضعی باشد، باید قبل از شناخت قرائن شناسایی شود و این بدان معناست که سیاق از زمره قرائن نیست، و حال آنکه سیاق، مسلماً از قرائن است.

دوم آنکه سیاق را قرینه‌ای صرفاً ساختاری معرفی می‌کند و این بدان معناست که سیاق با معانی مواد هیأت‌های لفظی، نامربوط است، درحالی که کم نیستند مجموعه‌هایی از کلمات یا جملات که واجد ساختار کلی واحد و در عین حال، سیاق‌های متفاوت هستند. خاستگاه تفاوت سیاق در چنین مواردی منطقیاً نمی‌تواند چیزی جز تفاوت مواد آنها باشد.

برای نمونه، اگر در عبارت «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان: ۴۹) که به قرینه سیاق، بر استهزا و سخریه دلالت دارد (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۳۵)، مواد کلمات تغییر کند و گفته شود: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الدَّيْلُ الْحَقِيرُ» دلالت عبارت مذکور بر استهزا، منتفی خواهد شد، در حالی که ساختار کلمات و جملات هیچ تغییری نکرده است.

ممکن است گفته شود: «پیش فرض این اشکال دوم عدم شمول ساختار نسبت به بررسی مواد هیأت‌های لفظی است، در حالی که ساختار در لغت می‌تواند شامل چگونگی ساختمان ماده کلمه نیز باشد و اختصاصی به هیأت حاکم بر جمله ندارد.

پس این ادعا که ساختار دو جمله «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» و «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الدَّيْلُ الْحَقِيرُ» هیچ تفاوتی ندارد، با توجه به تفاوت مواد به کار رفته در این دو، ادعایی صحیح به نظر نمی‌رسد.

پاسخ آن است که اگرچه «ساختار» واژه‌ای است که می‌توان از آن، مواد کلمات را هم افزون بر ساختار ترکیبی آنها اراده کرد، اما در نقد تعریف مزبور، مراد ارائه‌دهنده این تعریف برای سیاق از واژه «ساختار»، به قرینه مصادیقی که از آن ارائه نموده، صرفاً چگونگی ترکیب است و نه مواد کلمات. چنان‌که در متن بیان شد، توصیفی که در پی این تعریف برای سیاق کلمه‌ها ارائه شده، چنین است:

سیاق کلمه‌ها شکل‌های گوناگون دارد؛ مانند مبتدا و خبر، فعل و فاعل، فعل و نائب فاعل، فعل و مفعول و معطوف و معطوف علیه (همان، ص ۹۴).

از این توصیف به وضوح درمی‌یابیم که در تعریف ارائه شده برای «سیاق»، از واژه «ساختار» صرفاً هیأت ترکیبی الفاظ با چشم‌پوشی از مواد آنها اراده شده است. بر این اساس، در متن این نوشتار نیز در بخش مشاراً الیه، از «ساختار» همین معنا اراده شده است.

با تأملاتی که در تعریف‌های پیش‌گفته صورت گرفت، روشن می‌شود که برای نیل به افقی روشن‌تر در شناخت چستی «سیاق» لازم است در این پرسش اندیشه شود: حال که می‌دانیم «سیاق» گونه‌ای «دال لفظی» متمایز از سایر دوال است، وجه تمایز آن با سایر دوال لفظی چیست؟

برای شناخت تمایز سیاق با سایر عناصر دلالت‌گر لفظی در کلام، در تقسیمات و اقسام دلالت و سپس در اقسام دلالت لفظی تأمل می‌کنیم:

## ۵. اقسام دلالت

در آثار منطقی برای «دلالت»، اعم از آنکه دال لفظ باشد یا غیر لفظ، سه قسم معرفی شده است:

### ۵-۱. دلالت عقلی

در این نوع دلالت، وجود خارجی دال و مدلول ملازمه ذاتی دارند؛ مانند ملازمه میان مؤثر و اثر آن. چنین ملازمه‌ای تنها بین علت و معلول و یا بین دو معلول یک علت واحد موجود است؛ مانند دلالت صدا بر وجود شخص یا شیئی که صدا را تولید کرده است.

### ۵-۲. دلالت طبیعی

در این گونه دلالت، ملازمه میان دو شیء، مقتضای طبع انسان است؛ مانند دلالت خمیازه بر خواب‌آلودگی. در ملازمه طبیعی برخلاف ملازمه عقلی که استثنا ندارد، تقارن میان لازم و ملزوم گاهی استثنا می‌پذیرد.

### ۵-۳. دلالت وضعی

در این دلالت، ملازمه میان دو شیء از وضع و قرارداد نشئت می‌گیرد؛ قرارداد بر اینکه وجود یکی دلیل بر وجود دیگری باشد؛ مانند دلالت علامت «ورود ممنوع» در رانندگی بر مفهوم آن.

چون «دال» در هریک از اقسام سه‌گانه مزبور، ممکن است لفظ یا غیر لفظ باشد، در این تقسیم برای دلالت لفظی، سه قسم تصویر می‌شود که عبارتند از: دلالت لفظی عقلی، دلالت لفظی طبعی، و دلالت لفظی وضعی (ر.ک: جرجانی، بی تا، ص ۵).

با این مقدمات می‌گوییم: می‌دانیم که «سیاق» گونه‌ای دال لفظی است؛ اما سؤال تأمل‌انگیز این است که این دال لفظی از کدام یک از سه قسم عقلی، طبعی و وضعی است؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است ملازمه میان «سیاق» به مثابه «دال» و معنای سیاق یعنی «مدلول» آن را بررسی نماییم. اینجاست که سؤال اصلی این مقاله که «چیستی سیاق» است، به دو سؤال تفکیک می‌شود: یکی «چیستی سیاق» به معنای چیستی دال سیاقی، و دیگری «چیستی سیاق» به معنای چیستی معنایی که مدلول سیاق است.

## ۶. «دال سیاقی» و مدلول سیاق

تعریف «سیاق» وقتی به نصاب قبول نزدیک می‌شود که ویژگی این نوع خاص از دوال لفظی، هم از حیث «دال» بودنش و هم از حیث «مدلول» آن تبیین گردد. ملاحظه شد که ویژگی سیاق که گونه‌ای دال لفظی است، نسبت به سایر دال‌های لفظی آن است که دلالتش بر مدلول خود، از مقوله دلالت وضعی نیست. کلمات یا جملات تشکیل‌دهنده کلامی که واجد قرینه سیاق است، به مثابه یک کل، متشکل از اجزای دلالتگر هستند که هریک از این دال‌ها به‌طور مستقل بر مدلول وضعی خود دلالت می‌کند و غیر از این اجزای لفظی، لفظ دیگری وجود ندارد که مقوم سیاق باشد. این بدان معناست که لفظ دارای قرینه سیاق، هم ذوالقرینه است و هم قوام‌بخش قرینه سیاق. ویژگی سیاق از حیث دلالت آن است که همواره بر این دلالت عنصر دلالتگر است؛ یعنی همواره قائم به غیر و وابسته است و نمی‌تواند مستقل از ذوالسیاق (لفظ دارای قرینه سیاق) تحقق یابد و دلالتی داشته باشد. نتیجه قهری ترکیبی و چند عنصری بودن سیاق به مثابه نوعی دال، آن است که مدلول سیاق هرگز نمی‌تواند معنایی مستقل و اسمی باشد، بلکه سیاق به منزله دال، همواره بر معنایی نسبی و حرفی دلالت دارد. معنا و مدلول سیاق، همواره بر این روابط چند معناست و بر ایند چند معنا هرگز نمی‌تواند هیچ‌یک از آنها باشد، بلکه برآمده از آنها و در عین حال، غیر از یک‌یک آنهاست. معنا و مدلول سیاق معنایی ربطی و نامستقل است.

بر اساس توضیحاتی که گذشت، سیاق به مثابه قرینه‌ای دال (دلالت‌کننده)، عبارت است از: «روابط دلالتگر فاقد وضع که متکلم میان اجزای دلالتگر کلامش ایجاد می‌کند».

ممکن است در مقام نقد تعریف پیشنهادی گفته شود: به فرض پذیرش ربطی و غیرمستقل بودن سیاق، چرا باید چنین معنایی لزوماً فاقد وضع باشد؟ حال آن که مثلاً فعل ربطی «است» با وجود غیرمستقل بودن، برای دلالت بر رابطه میان دو کلمه «زید» و «عادل» در جمله «زید عادل است» وضع شده است؛ همچنین در اصول فقه درباره معنای حرفی گفته‌اند: کیفیت وضع در آنها از نوع وضع عام و موضوع له خاص است.

پاسخ آن است که فرض معنای وضعی داشتن سیاق، با قرینه بودن سیاق ناسازگار است. قرینه فاقد ذوالقرینه صورتی بی‌مصدق است. امکان ندارد قرینه‌ای داشته باشیم که ذوالقرینه نداشته باشد. اساساً قرینه یعنی: دالی که



قرین دالی دیگر است تا دلالت جدیدی پدید آید. پس هنگامی که تنها یک لفظ یا هیأت ترکیبی واجد معنای وضعی را به تنهایی لحاظ می‌کنیم ممکن نیست چنین دالی به تنهایی و در حالی که پای دال دیگری در میان نیست، سیاق (که نوعی قرینه است) باشد. به تعبیر دیگر، اساساً پیش فرض وجود قرینه سیاق وجود دوال متعدد است. پس هنگامی که تنها یک دال را مستقلاً تصور می‌کنیم، ممکن نیست چنین دالی قرینه سیاق باشد.

همچنین ممکن است گفته شود: «تکرار وصف دلالتگر در این تعریف بر ابهام آن افزوده و این پرسش را پدید آورده که آیا مقصود از این دو، یک مفهوم است، یا آنکه از نوع مشترک لفظی است؟» پاسخ آن است که چون هم اجزای کلام و هم روابط میان اجزای کلام بر دو قسم است (اجزا و روابطی که «دال» هستند و مدلولی دارند، و اجزا و روابطی که «دال» نیستند و مدلولی ندارند)، بدین‌روی وصف «دلالتگر» (مقابل فارسی دال) قید احترازی از اجزا و روابطی است که دال نیستند و جنبه دلالتگری ندارند.

#### ۷. بررسی موردی چستی سیاق در آیه ۴۴ سوره نحل

در این قسمت متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل را با تکیه بر قرینه سیاق، بررسی می‌کنیم. آیات شریفه «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِاتَّعْمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۳ و ۴۴) به دو غایت برای فروفرستادن قرآن کریم بر پیامبر اکرم ﷺ تصریح کرده‌اند:

نخست آنکه پیامبر اکرم ﷺ آنچه را برای [هدایت] انسان‌ها بر ایشان نازل شده است، برای آنان «تبیین» کند.

دیگر آنکه ایشان (یعنی عموم آدمیان که مخاطبان قرآن کریم هستند) «تفکر» کنند.

اما این آیه به اینکه مخاطبان قرآن موظفند در چه چیز بیندیشند، تصریح نکرده و متعلق تفکر را در ظاهر، مقید به امری ننموده و مطلق نهاده است. بیشتر مفسران - تا جایی که جست‌وجو شد - متعلق تفکر در این آیه را خود قرآن کریم دانسته‌اند (از جمله، ر.ک: ذیل آیه ۴۴ سوره نحل در تفاسیر سمرقندی، ۱۴۱۳ق؛ سوره‌آبادی، ۱۳۸۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق؛ خازن، ۱۴۱۵ق؛ شبر، ۱۴۰۷ق؛ حقی برسوی، بی‌تا؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق؛ سیدقطب، ۱۴۲۵ق).

در وجه این استظهار، به نظر می‌رسد: شروع شدن این آیه با «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» (عبارتی که جایگاه طبیعی آن پایان آیه ۴۳ است، اما با قرار گرفتن آن در صدر آیه ۴۴) قهراً گونه‌ای تأکید غیرقابل اغماض بر موضوع «کتاب‌های آسمانی» را به ذهن متبادر می‌سازد و بلافاصله سخن گفتن از انزال قرآن نشان می‌دهد که موضوع اصلی آیه ۴۴ مصداقی تازه فرود آمده از کتاب‌های آسمانی (یعنی قرآن کریم) است. بر این اساس، ظهور آیه در آن است که متعلق تفکر در جمله پایانی آن (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) خود قرآن کریم و مراد از آن چنین است:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» «فی الذِّكْرِ»؛ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو

نازل کردیم، تا برای مردم آنچه را به‌سوی آنان نازل شده است تبیین نمایی و تا آنان [در این ذکر] تفکر کنند.

به عقیده علامه طباطبائی پیامد نادرستی که بر این استظهار از آیه ۴۴ سوره مبارکه نحل مترتب است گسست

این آیه از سیاق آیه قبل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۳) و آیات پیش تر است. متن اشکال علامه بدین قرار است:

انقطاع الآية بسياقها عن سياق الآية السابقة عليها: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» و الآيات المتقدمة عليها (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۲، ص ۲۶۱).

تقریر این اشکال براساس استظهار علامه از آیه ۴۴ سوره نحل و نیز مجموع نقدهای ایشان بر استظهار رایج از آیه مذکور چنین است: چون آیه ۴۳ و آیات پیش تر درباره رسولان الهی سخن می گویند، اما نگاه رایج موضوع سخن در این آیه را، به ویژه در جمله پایانی آن «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» موضوعی دیگر (قرآن کریم) قلمداد می کند، پیامد این استظهار گسست آیه ۴۴ از سیاق آیه قبل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۳) و آیات پیش تر از آن است.

#### ۸. بررسی نقد علامه طباطبائی بر نظر رایج درباره متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل

بنا بر نظر علامه، تنها با این فرض که متعلق تفکر در جمله پایانی آیه ۴۴ سوره نحل «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» شخص پیامبر اکرم ﷺ باشد رشته سیاق میان این آیه و آیات پیشین پیوسته می ماند. اما به نظر می رسد که اگر متعلق تفکر در این آیه را طبق نظر عموم مفسران، «قرآن کریم» بدانیم، باز هم رابطه و پیوستگی معنایی این آیه با آیات پیشین که نشانگر پیوستگی سیاقی این آیات است، مختل نخواهد گشت؛ زیرا بر این اساس نیز این آیات حول محور «شئون پیامبران» سخن می گویند و همین موضوع است که میان این آیات پیوستگی معنایی ایجاد می کند.

جمله «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» نیز بر این اساس که متعلق تفکر، خود قرآن کریم باشد در ربطی آشکار با شأن پیامبری نبی خاتم ﷺ است؛ زیرا این جمله تحریض بر تفکر در قرآنی است که محکم ترین برهان بر پیامبری خاتم الانبیاء ﷺ به شمار می آید؛ قرآنی که مهم ترین هدف از فراخوان تفکر در آن، دریافت از جانب خدا بودن آن و حقانیت آورنده آن است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)؛ آیا در قرآن نمی اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می یافتند.

ملاحظه می شود که علامه طباطبائی پیوستگی حاصل از موضوع محوری «رسولان الهی» را به مثابه سیاق در این آیات معرفی می کند و بر پایه این تلقی از سیاق، استظهار رایج از آیه ۴۴ سوره نحل را که در آن، متعلق تفکر «قرآن کریم» در نظر گرفته می شود، مخدوش می داند؛ زیرا از منظر ایشان این تلقی که متعلق تفکر در این آیه، «قرآن کریم» است، با پیوند موضوعی جملات در این آیات که همان پیوستگی سیاقی (یعنی سیاق این آیات) است، منافات دارد.

همچنین ملاحظه می شود که نقد این نظر و تأیید استظهار رایج از آیه مذکور در خصوص متعلق تفکر در آن، با توجیه حفظ پیوستگی موضوعی جملات این آیات با فرض تعلق تفکر به قرآن کریم صورت می پذیرد. سیاق در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره مبارکه نحل، به طور صدیقی، عبارت است از: رابطه‌ای که پدیدآورنده این آیات میان جملات

تشکیل دهنده این آیات با محور سخن قرار دادن موضوع «رسولان الهی» پدید آورده و همین رابطه است که متعلق تفکر در آیه ۴۴ را مشخص می‌کند و به تعبیر دیگر، معنابخش به این آیه از حیث متعلق، تفکر در آن است. در پایان متذکر می‌گردد که اگر در مقام عملیة التفسیر، تعریف‌های مورد نقد را دستمایه تشخیص و نقد آنچه علامه طباطبائی به منزله سیاق در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره مبارکه نحل مورد اشاره قرار می‌دهد قرار دهیم، درخواستیم یافت که شناسایی و تشخیص مصداقی سیاق توسط تعریف‌های مذکور، عملاً ممکن نیست.

### نتیجه‌گیری

۱. «سیاق» قرینه پیوسته به کلام و نوعی دال لفظی است.
۲. ملازمه میان «سیاق» به‌مثابه گونه‌ای «دال» و معنایی که مدلول این دال است، ملازمه وضعی و طبعی نیست، بلکه ملازمه عقلی است.
۳. سؤال از «چستی سیاق» به دو سؤال تفکیک می‌شود: یکی چستی سیاق به معنای «چستی دال سیاقی»؛ و دیگری چستی سیاق به معنای «چستی معنایی که مدلول این دال خاص است».
۴. دال سیاقی همواره مرکب از چند عنصر دلالتگر و همواره وابسته است و مستقل از ذوالسیاق (لفظ دارای قرینه سیاق) تحقق نمی‌یابد و دلالتی ندارد، بلکه لفظ دارای قرینه سیاق، هم ذوالقرینه است و هم از جمله عناصر قوام‌بخش قرینه سیاق است.
۵. معنا و مدلول سیاق همواره برابند روابط چند معناست و برابند چند معنا هیچ‌یک از آنها نیست، بلکه برآمده از آنها و در عین حال، غیر از یک‌یک آنهاست. معنا و مدلول سیاق معنایی ربطی و نامستقل، یعنی «معنایی حرفی» است. معنا و مدلول سیاق، «معنایی اسمی» نیست.
۶. سیاق به منزله گونه‌ای دال (دلالت‌کننده) عبارت است از: روابط دلالتگر عناصر دلالتگر کلام که این روابط فاقد وضع هستند و متکلم این روابط فاقد وضع را میان اجزای دلالتگر کلامش ایجاد می‌کند. بر این اساس، قرینه سیاق در هر کلام، خاص همان کلام است، گرچه ممکن است با عناوینی عام از آن یاد شود؛ مانند «سیاق مدح» و «سیاق توبیخ».
۷. متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل به دلالت سیاق آیات ۴۳ و ۴۴ در این سوره قابل تشخیص است.
۸. بیشتر مفسران متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل را خود قرآن کریم دانسته‌اند.
۹. علامه طباطبائی این تلقی را که متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل «قرآن کریم» است، با پیوستگی سیاقی این آیه و آیات قبل از آن در تنافی می‌بیند.
۱۰. محور سخن در آیه ۴۴ سوره نحل و آیات قبل از آن «رسولان الهی» است و به‌مدد همین موضوع واحد، پیوستگی سیاقی آیات مذکور، محفوظ است و بر این اساس، دیدگاه مشهور درباره متعلق تفکر در آیه ۴۴ سوره نحل تأیید می‌شود.

## منابع

- الوسی، محمودبن عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، *النهایه فی غریب الحدیث والأثر*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- ازهری، محمدبن احمد، ۱۴۲۱ق، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بابایی، علی اکبر و دیگران، ۱۳۸۸، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جرجانی، علی بن محمد، بی تا، *کبری در منطق*، اصفهان، کتابفروشی دانشوران.
- حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
- حیدری، کمال، ۱۴۳۲ق، *شرح الحلقة الاولى*، قم، دار الفرائد.
- خازن، علی بن محمد، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۳، *هرمنوتیک و منطق فهم دین*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- رجبی، محمود، ۱۳۹۶، *روش تفسیر قرآن*، چ هشتم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- زرکشی، محمدبن بهادر، ۱۴۱۰ق، *البرهان فی علوم القرآن*، لبنان، دار المعرفه.
- زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- سمرقندی، نصر بن محمدبن احمد، ۱۴۱۳ق، *بحر العلوم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر سورآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو.
- سیدقطب، ۱۴۲۵ق، *فی ظلال القرآن*، چ سی و پنجم، بیروت، دار الشروق.
- شبر، عبدالله، ۱۴۰۷ق، *الجواهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین*، کویت، شرکه مکتبه الالفین.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۴۲۵ق، *دروس فی علم الأصول*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- فیومی، احمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر*، چ دوم، قم، هجرت.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۰، *اصول الفقه*، قم، حوزه علمیه.